

# به نام دانای رازها و رمزها

عاریتِ کس نپذیرفته ام  
آنچه دلم گفت بگو گفته ام  
شعبده ی تازه بر انگیختم  
هیکلی از قالب نو ریختم  
نظامی

## بتیموس عزیز من کجاست؟

نویسنده:

اکبر رحمانی

سرشناسه	: رحمانی، اکبر، ۱۳۶۴-
عنوان و نام پدیدآور	: بتموس عزیز من کجاست؟! نویسنده اکبر رحمانی.
مشخصات نشر	: اصفهان: هرمان، ۱۴۰۰.
مشخصات ظاهری	: ۲۱۷ ص.
شابک	: ۹۷۸-۶۲۲-۶۹۰۲-۶۴-۹: ۱۴۰۰۰۰۰ ریال
وضعیت فهرست نویسی	: فیپا
یادداشت	: گروه سنی نوجوانان
موضوع	: داستان‌های فارسی -- قرن ۱۴
موضوع	: Persian fiction -- 20th century
رده بندی کنگره	: ۸۳۴۵PIR
رده بندی دیویی	: ۳/۶۲۸
شماره کتابشناسی ملی	: ۷۳۳۶۹۳۹



اصفهان - خیابان چهارباغ بالا - نرسیده به زمزم - پلاک ۲؛ شماره تماس: ۰۹۱۳۱۱۷۲۶۴۲

نام کتاب: بتموس عزیز من کجاست؟

نویسنده: اکبر رحمانی

نوبت چاپ: اول

مدیر تولید:

سال چاپ:

سیدمحمدرضا سمسارزاده

۱۴۰۰

صفحه آرا: اکرم ملک نژاد

تیراژ: ۱۰۰۰ جلد

طراح جلد: الویرا صیامی

قیمت: ۱۴۰۰۰۰ تومان

پایگاه اینترنتی:

شماره استاندارد بین المللی کتاب:

www.iranpub.com

۹-۶۴-۶۹۰۲-۶۲۲-۹۷۸

«کلیه حقوق مادی و معنوی این اثر محفوظ و مخصوص پدیدآورنده است»

پی



من تکه‌ای بسیار کوچک از یک شهاب سنگ آسمانی بزرگ بودم که در برخورد با زمین از آن جدا شدم. سال‌ها در کنار خرده سنگ‌های ریز و درشت، توده‌های خاک، ساقه‌های خشکیده علف و دانه‌های شن با باد و آفتاب سوزان دست و پنجه نرم می‌کردم. تا اینکه یک روز به همراه حجم زیادی از سنگ‌ها با تسمه نقاله به پشت کامیون‌ها ریخته شدم و در زیر تلی از خاک و خل جا گرفتم. اولش احساس بدی داشتم ولی کم کم پیش خودم فکر کردم باید امیدوار باشم و صبر کنم ببینم چه سرنوشتی در انتظارم است.

بعد از اینکه مسافت بیابان تا کارخانه را میان آن همه غریبه آشنا شده پیمودم طی عملیاتی ذوب گردیدم، با مواد دیگر ترکیب شدم و در نهایت در کارگاهی به قوطی تبدیل گشتم. برای شروع بدک نبود. البته این همه انتظارم نبود. بالاخره به یک دردی می‌خواستم بخورم. صاف و صیقلی گشته بودم، رنگ خورده بودم، شکل داده شده بودم، به صورت یک استوانه که ته داشت ولی سر نداشت در آمده بودم. هیچ علامت و نشانی هم رویم نوشته نشده بود.

خود را در میان انبوهی از قوطی‌های هم شکل یافتم. بهتر بگویم با هم صد هزارتایی می‌شدیم. هر چند نود و نه هزار و نهصد و نود و نه تای دیگر شبیه خودم بودند ولی صادقانه بگویم جنسم با آنها فرق داشت. اصلاً آن پنج تا نه پشت سر هم، خودشان هم به خوبی این موضوع را می‌دانستند. حتماً می‌پرسید از کجا این حرف را می‌زنم؟ خب از نگاه‌هایشان به خودم و از نگاه‌هایشان به همدیگر می‌فهمیدم. کار سختی نیست که یکی بفهمد در یک جمع شلوغ غریبه است. با تعجب و کم محلی و